

## کوشش در تخلیق مفکوره ملي

دانشمندانیکه در تاریخ مدنیت و نشو و نماي اندیشه انساني و پیدایش فرهنگ جستجو ها کرده اند میگویند که پیدایشگاه و پرورشگاه مدنیت هاي قدیم انساني سرزمین هاي مصر (وادي نیل) و مجاري دجله و فرات و آسیای میانه و هند و چین و اراضي جنوب اروپا (یونان و ایتالیا) اند.

اگر چه سرزمین افغانستان بدین حساب، در واحد جغرافي آسیای میانه شامل است، و ما در طول تاریخ دیده ایم که درین سرزمین بین آمو و بحیره عرب مدنیت و فرهنگها پرورده شده و بهر طرف بسط و نفوذ کرده است، ولي اگر از مطالعه تاریخ نتیجه گیری ثابتی میشود، و نگاه ما قدری تحلیلی و انتقادی باشد باید گفت که مردم افغانستان و سرزمین هاي متصل آن در پرورش یا انتقال فکر و مدنیت دوگونه سهم داشته اند:

اول: سهم امتزاج و انتقال مدنیت و اندیشه، که همواره افکار دینی و مبادی مدنی و کلتوری را از شرق به غرب و شمال و از غرب به شرق و شمال انتقال داده اند، و لابد درین انتقال، تاثیر هاي عمیق محیط و مردم خود را هم آمیخته اند.

دوم: چیزیکه بسیار مهم است و باید مخصوصاً در تاریخ افغانستان مورد پژوهش و تدقیق قرار گیرد، مبارزه هاي مداوم و شدیدی است که مردم ما با سلطه هاي خرابکار و یا متغلبان اجنبی کرده اند.

اگر چه يك حصه عظیم تاریخ ما مشتمل بر مبارزاتیست که مردم این زمین با حمله آوران اجنبی کرده اند که مثال آنها در مقاومت هاي مقابل اسکندر و چنگیز و صفویان ایران و مغولان هند و انگلیس نشان توان داد، ولي عین همین مبارزه ها در مقابل عناصر خرابکار داخلی هم جریان داشته است.

مثلاً با جنبش وطن خواهانه میرویس اگر حکمران اجنبی گرگین بدست ملیون قندهار نابود گشت، بعد از وفات میرویس عین همین قضیه با يك عنصر مرتجع اجنبی پرست داخلی (برادر میرویس) نیز روی داد و او را از قصر نارنج فرو افکندند.

در جنگ اول افغان و انگلیس، اگر مردم ما مکناتن و اتباع انگلیسی او را از دم شمشیر گذرانیدند، شاه شجاع پادشاه اجنبی پرست خود را هم بکشتند.

اگر سید جمال الدین افغانی در قرن نوزدهم مبارزه عنیف خود را بر ضد استعمار اروپاییان آغاز کرد،

وي با استبداد و فساد داخلي عناصر فاسد شرقي نيز جنگيد، و درين راه جان داد.

عناصر وطن پرست اخوان افغان نيز مبارزه خود را برخلاف تسلط سياسي اجانب و استبداد داخليان دوام دادند، و اينك اكنون عين همين مبارزه به طبقه جوانان و عناصر فکور امروزي به ميراث رسیده است. اين مبارزه مخصوص شخصي و جماعتي و گروهی نیست، بلکه سرمايه افتخار تمام مفكران و روشن فكران و طبقه فهمنده از پير و جوان و مرد و زن و افغانانیست که بتاريخ و مليت و موجودیت اصیل و ممتاز جامعه افغاني خود يقين دارند، و ما دیدیم که این مبارزه چگونه چند سال قبل بشکل فاجعه سوم عقب در آمد؟

اینکه نویسندگان و روشن فكران جوان ما هر يکي راه نجات ملت افغان را مثلاً در توسيع معارف يا پیشرفت اقتصاد يا زراعت وغيره جستجو میکنند، هر يکي به جاي خود درست است، ولي تا جايیکه به ریشه اصلاح واصل کار تعلق دارد، بايد گفت که چاره اساسي کار مادر اصلاح اقتدار و ملي ساختن آنست. در دنياي امروز رژیمها و طرزهاي مختلف حکمراني و اقتدار چلاني موجود است، و از آنجمله شیوه هاي شبیه مملکت ما يعني (شاهی مشروط) که قانون اساسي تضمین کرده نیز دیده مي شود، ولي طرز استعمال اقتدار در آن ممالک ملي است، و آن کشورها بوسیله کسانی اداره مي شوند که نمایندگان مردمند و از اندیشه دانش و تدبیر برخي دارند.

قانون اساسي جديد ما داراي ارزش هاي خويست ولي ديموکراسي که بموجب آن تطبيق شده بوجود آورنده حکومتهاي فعال و جدي و وارسنده يي دراکی نیست و امکان هرگونه ضیاع اوقات و احمال و غفلت و غلط کاری در آن موجود است در حالیکه مردم افغانستان در مورد تطبيق ديموکراسي به رهنمائي جدي و مخلصانه يي ضرورت دارند، زیرا زعامت عامه و رهبري مردم اكنون موجود نیست و نه مردم براي بوجود آوردن آن تربیه شده اند.

ديموکراسي ما باعث ظهور مجدد طبقات مرتجع و کسانی شد که از قانون فيوداليزم کهن برآمده اند و از اکثریت قاطع مملکت ما که طبقات دهقان و زارع و کارگراند نمایندگی کرده نمیتوانند، و حافظ منافع خاص طبقاتي خود اند.

این گونه مردم ثروتمند که خان و ملک و سوداگر و تیکه دار يا منسوب به روحانیون اند، در جامعه ما به موجب اصول ديموکراسي حق زیستن و انتفاع مساوي دارند، ولي اگر بر مقدرات عامه تسلط کنند و در امور مملکت تنها دست اینگونه مردم قادر و نافذ باشد، بي بند و باري و تشتتي که امروز دیده میشود ازان بر مي آید.

خطا و سهو و تشخیص نادرست در امور اجتماعی نتایج بس ناگوار سنگین دارد، و ما تاجاییکه می بینیم این گونه خطاها را بعد تکرار می کنیم، که در فقه اجتماعی غفران ناپذیرند.

در مملکت ما از زمان قدیم بروش دربارهای کهن، کسانی تربیه شده اند، که حقیقتاً در بدست آوردن توجه و رضای ارباب اقتدار مهارت تام دارند، و همواره مقبول بارگاه بزرگانند، و اگر بگوییم درین فن مرتبت استادی و بالاتر از دکتری دارند، مبالغه نکرده ایم.

ولی این دسته بقول سنایی :

ازین مشت ریاست جوی رعنا هیچ نکشاید

مسلمانی زسلمان جوی و درد دین زبور دردا

به هیچ صورتی نمیتوانند در چنین لحظات دشوار زندگانی ملی ما کاری از پیش ببرند، ایشان هر چیز میدانند، ولی هیچ چیز نمی دانند، ایشان دوی هر دردی اند الا درد ملی!

ما و شما به چشم خود می بینیم که هر شخص محترم این گروه (ریاست جویرعنا) هم متخصص معارف و تربیه است و هم سیاست مدار چیره دست خارجه!

یک نفر که شاید سپورتمین خوبی باشد، والی می شود، و یک انجنیر پرورنده محصلان در خارج!

یک نفر متخصص فیلالوژی را به سیاست خارجه می گماریم. طبیب ما دیپلومات است، و سپاهی ما اداره چی! شاعر ما سیاستمدار و امیبدور است. و یک نفر آغازه که هیچ چیز نیست، هر چیز است.

اگر در مملکت فکری یا دستی باشد که این هر چیزها را بجای خود ببرد یقیناً بسا ازین مستحقان ازل و ابد بیرون دستگاه خواهند ماند، زیرا ایشان چیزی ندارند که به آنجا بروند.

مثلاً یک آغا زاده که شاید متخصص ریاضی است، او را بجای اینکه به پوهنتون و پوهنخی علوم برای تدریس بفرستیم، بحکم اینکه (این متاعی است که در خور هر دکان است) به دوایر تربیوی و ادبی و کلتوری و سفارت و ریاست و ولایت و... می گماریم، و در آخرین حکایت بما تعلیم میدهد که وی در خور هیچ دکانی نیست، و مغزی جامد و راکد دارد، که از نظر فزیالوجی اجتماعی به قرون وسطی بر میگردد!

این بلای که آنرا افساد اداره یا بیوروکراسی تباه کن یا اهمال وظیفه و برخی از خون گرمان ما عطالت و تنبلی و ستاتسکو پرستی و بالاخر خیانت نام میگذارند، فراورده دست این گروه ریاست جویرعناست که اینک به توجه عالی العال (!) این عالی جنابان تاگلو در منجلاب آن فرورفته ایم.

اندیشه ما ازین نیست که ما در سابق کاری نکردیم، و یا رجال کاری نداشتیم، ولی اندیشه و بیم

وحسرت ما درین است که برای آینده هم رجالی نخواهیم داشت، که دست ایشان حلال مشکلات ما گردد. ما از مدتی است که به بلای فرار دماغها و مغزها از مملکت گرفتاریم و در داخل هم وضعی فراهم آمده و شخصیت‌ها را کشته ایم، و استعدادها را برباد کرده ایم.

گمان می‌رود که مردم ما بیشتر ازین متحمل چنین وضع حوصله فرسای تباہی آوری نشوند و مطابق به سنن تاریخی که متذکر شدیم (دستی از غیب برون آید و کاریکند).

اما این عصر وقت منتظر نشستن به دست غیب هم نیست، و باید خود ما مقدرات خود را بسازیم. چاره اساسی کار درین است که برای مردم ما موقفی ساخته شود که در آن یک (اندیشه و مفکوره) یا به عبارت نوجویان (آیدیالوژی) موجود باشد.

اما مشکل اینست که مسایل اجتماعی در تحت فارمول ریاضی به طور علوم مثبتہ نمی‌آیند، و نمی‌توان یک آیدیالوژی را به تمام و کمال مانند یک مسأله ریاضی یا فزیک از خارج اقتباس کرده و در مملکت خود که احتیاجات و مقتضیات جداگانه به خصوصی دارد، عیناً تطبیق کنیم.

ما به یک طرز اندیشه و مفکوره ضرورت داریم که ما را همگام و همدوش بشریت مترقی و پیشرونده بسازد ولی در عین حال ملیت و هویت و تاریخ و نام و نشان خود را هم حفظ کرده بتوانیم، و آنچه در دیباچه قانون اساسی به تعبیر (دیموکراسی اقتصادی) افاده شده به دست آید.

برای این مطلب ناچاریم حدود و قالب اندیشه و مفکوره‌ی که بران گردمی‌آیم یقین کنیم، و بعد از آن آنها را به مردم خود تلقین داریم، و لابد مردم ما همان مفکوره را خواهند پذیرفت، که باروح ملی سازگار بوده و به نفع اکثریت طبقات نادار و مستمند باشد.

برای رهایی از ستاتسکوی لایتغیر و رکود و جمود فکری و اقتصادی و اداری کنونی راهی جز این نیست، و مبارزه طبقه دانشوران منور و روشنفکران افغان باید برای این مقصد عالی دوام کند. تا بزودی بتواند بدور یک میز مدور فراهم آیند و مقدرات خود را بسنجند و راه و روش خود را بسوی یک آینده روشن و افتخار آوری تعیین کنند.

اقتدار فاسد و غیر ملی را در روشنی یک مفکوره ملی مترقی و مقارن با رجحانهای عصر حاضر از بین توان برد، و وظیفه روشنفکران این عصر است که در پروراندن و تشکیل (مفکوره ملی) بکوشند، و بدستیاری آن بافساد استعمال اقتدار، مبارزه پیگیر و دوامداری تجدید کنند.

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار

بگذارند و سر زلف نگاري گيرند!